

چای سبز در پل سرخ

سید پیمان حقیقت‌طلب، محسن شهبازی و امانت حسین شیرازی



فهرست ■

- ۷ مقدمه: چرا سفر به افغانستان؟
- ۱۳ والذاریات ویزای افغانستان
- ۱۶ تردید و تأخیر در سفر
- ۲۱ دیدار در گلشهر
- ۲۹ تاکسی‌های مشهد- هرات
- ۳۴ پرسه زنی شبانه ممنوع!
- ۳۶ هرات، بانه‌ی تن ایران؟
- ۳۹ افغان بی‌سیم
- ۴۱ شکوه هرات
- ۴۹ از قابلی‌پلو تا بولانی
- ۵۱ داستان وزیر
- ۵۴ شوهر افغانستانی‌ها
- داستان زینب
- داستان زهرا
- داستان مریم
- ۶۲ چک چک کنید که امشب شب جشن است
- ۶۸ این ویزای لعنتی- ۱
- ۷۶ به سوی کابل
- ۷۹ داستان رضا
- ۸۳ تلاشی می‌شوی
- ۸۷ لیلای فروشی‌ها
- ۸۹ نسبت امنیت و زیبایی در کابل
- ۹۰ آرشیو ملی کابل

دانشگاه ایرانی‌ها	۹۴
زنان رفتگر در کابل	۱۰۰
دهمزنک	۱۰۱
پوهنتون کابل و زیارت سخی	۱۰۶
رستوران‌ت برگ کانتیننتال	۱۱۱
کرولای پاکستانی	۱۱۲
به آرایشگاه زنانه می‌رویم	۱۱۴
به آرایشگاه مردانه می‌رویم	۱۱۸
زیرزمینی کابل و عبور دولتی‌ها در شهر	۱۲۳
اعمال قدرت به شیوه پلیس کابل	۱۲۷
داستان مسعود	۱۳۰
افغانستان فرهنگستان زبان و ادب فارسی ندارد	۱۳۹
موزه ملی افغانستان	۱۴۱
کرولای افغانستانی	۱۴۴
بانک ایرانی‌ها در کابل	۱۴۶
بانکداری نوین افغانستان	۱۵۱
امپراتوری صوافه‌ها	۱۵۶
بیمه در افغانستان	۱۶۱
سوزوکی آلمانی	۱۶۴
داستان پروانه	۱۶۶
داستان کاوه	۱۷۰
پل سرخ	۱۷۷
باغ بابر	۱۸۰
شاه دوشمشیره	۱۸۵
بازارهای کابل	۱۸۹
سوغاتی خریدن ما	۱۹۳
بقالی ایرانی	۱۹۵
این ویزای لعنتی-۲	۱۹۷
کودکان کار	۲۰۶
دزدی و اختطاف: کم یا زیاد؟	۲۰۹
افغانستانی‌های مهمان‌نواز	۲۱۲
تنوع رسانه‌ها	۲۱۳
این کشور جای یادگیری دارد	۲۱۵
تصویر ایران در اذهان عمومی	۲۱۸
در کابل زندگی سنگین‌تر است	۲۲۲
پیوست یکم: پیشینیان از افغانستان چه نوشته بودند؟	۲۲۷
پیوست دوم: تصاویر	۲۵۳

چرا سفر به افغانستان؟

مهاجرت برای همه‌ی کشورهای جهان پدیده‌ای دو وجهی است: انسان‌هایی از کشوری می‌روند و انسان‌هایی دیگر به آن کشور مهاجرت می‌کنند. اما برای ما ایرانی‌ها صحبت از مهاجرت بیشتر یادآور رفتن از ایران است؛ رفتن به آن سوی آب! مجموعه خاطرات و روایت‌ها و قصه‌های تلخ و شیرین آن‌هایی که پای‌شان به آن طرف آب رسیده.

این در حالی‌ست که کشور خودمان دهه‌هاست میزبان میلیون‌ها مهاجر است. مهاجرانی که البته بیشترشان از کشور همسایه‌مان افغانستان هستند. دیاری که نزدیک به هزار کیلومتر مرز خاکی و صدها سال تاریخ و زیست مشترک و عمیق‌ترین نزدیکی فرهنگی و اعتقادی را با ما دارند.

موضوعی که همیشه در حاشیه قرار داشته و کمتر مورد توجه بوده و اگر هم جایی در خصوص آن بحث و گفتگویی شکل گرفته بیشتر به عنوان یک آسیب اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی به آن توجه شده است.

اما چرا در ایران به مهاجران فقط به عنوان تهدید نگریسته می‌شود؟ چرا پس از چهل سال دیدگاه ما ایرانی‌ها به مهاجران تغییر نکرده؟ چرا گاهی اوقات ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌شان در ایران نادیده گرفته می‌شود؟ اجازه ندارند گواهینامه‌ی رانندگی بگیرند، حق استفاده از خدمات الکترونیک بانکی را ندارند،

حق مالکیت بر خانه‌ای که بهایش را به‌طور کامل پرداخت می‌کنند ندارند، برای سفر رفتن در داخل ایران می‌بایست از پلیس اجازه بگیرند و اجازه‌ی مسافرت به برخی از شهرها به هیچ عنوان داده نمی‌شود. حتی دفعات سفرهای مجازشان در طول یک سال هم محدود است و اگر چهل سال هم از مهاجرت پدران‌شان به این‌جا گذشته باشد و همین‌جا هم به‌دنیا آمده باشند، باز هم هیچ فرقی با یک مهاجر تازه‌نفس ندارند!

چرا کسی به فرهنگ مشترک بین ایرانیان و مهاجران نگاه نمی‌کند؟ چرا با این‌که آن‌ها در دل جامعه‌ی ایران متولد می‌شوند، بزرگ می‌شوند و زندگی می‌کنند باز هم جدا پنداشته می‌شوند؟

در واقع جستجو برای یافتن پاسخ به این چراها بود که دیاران را به وجود آورد. اوایل سال ۱۳۹۶ بود که با هدف بهبود زیست مهاجران کشورهای مختلف در ایران دور هم جمع شدیم و کار را شروع کردیم. برای پاسخ به سؤالات‌مان و اطلاع دقیق‌تر از وضعیت گذشته، حال و آینده‌ای که پیش روی مهاجران خارجی در ایران وجود داشته و دارد، شروع به تحقیق و پرس‌وجو کردیم.

ابتدا به سراغ خیریه‌ها و انجمن‌ها، کانون‌های مردم‌نهاد و مدارس خودگردان رفتیم. دیدیم انجمن‌ها و نهادهای خیریه در طول سالیان گذشته کم نبوده‌اند. خیریه‌ها و مدارس خودگردانی که سعی کرده‌اند به کودکان افغانستانی به صورت غیررسمی سواد یاد بدهند، تا یآوری برای خانواده‌های روزمزد افغانستانی باشند و در حد وسع‌شان باری از دوش‌شان بردارند. اما بخش عمده‌ای از این تلاش‌ها بی‌نتیجه می‌نمود، چون ریشه‌ی خیلی از این مشکلات ساختاری است.

در تحقیقات‌مان متوجه شدیم، در کشورهای توسعه یافته انجمن‌های مردم‌نهاد فقط برای کمک‌رسانی مالی و برای بهبود شرایط اقتصادی مهاجران نیستند، بلکه تعدادی از این سازمان‌ها برای رفع مشکلات قانونی پیش‌روی مهاجران فعالیت می‌کنند و تلاش می‌کنند تا در تنظیم قوانین و سیاست‌های

دولت در قبال مهاجران نقش‌آفرینی کنند، چون نگاه‌شان فقط کمک‌های بشردوستانه‌ی کوتاه‌مدت نیست. اما در ایران، سابقه چنین فعالیتی از هیچ انجمن و یا تشکلی در حوزه‌ی مهاجران پیدا نکردیم.

به سراغ دانشگاه و دانشگاهیان رفتیم. به جز چند تحقیق موردی که بیشتر دغدغه‌ی خود استاد یا دانشجو بوده تا اینکه یک روند مشخص و پیگیر باشد، کار چندانی صورت نگرفته بود. گویی نادیده انگاشتن این جمعیت چند میلیونی به دانشگاه هم سرایت کرده است.

افراد مختلف از افشار مرتبط با مهاجران را ملاقات کردیم. از خود مهاجران در طبقات مختلف اجتماعی شروع کردیم و پای درد دل‌شان نشستیم و گله و شکایت‌شان را به جان خریدیم. بعد سراغ شخصیت‌های فرهنگی، دانشگاهی و فعالان اجتماعی که دستی بر آتش داشته‌اند رفتیم.

در آخر نتیجه گرفتیم با این فرماتی که تا به حال آمده‌ایم نمی‌شود ادامه داد و انتظار داشت به مقصد رسید: راهی که می‌رویم به ترکستان است. از اول انقلاب هر از گاهی در را باز کردیم و خوش آمد گفتیم، چندی بعد مرز را بستیم و آن‌هایی را هم که بودند به زور اخراج کردیم و اکنون بعد از چهار دهه این آزمون و خطا و شل کن و سفت کن ما را به این جا رسانده است که: حالا چه کنیم؟!

این سؤال اطو کشیده که آیا آن سیاست درهای باز برای مهاجران درست بوده یا تنگ کردن فضا و اخراج را عجلتاً کنار بگذاریم! آنچه مهم است نتیجه‌ی قابل مشاهده‌ی این دو سیاست است. شواهد نشان می‌دهد سیاست اولی جواب داده و دومی نه. یعنی در باز شده و مهاجر آمده؛ اما بیرون نرفته. حالا هر دلیلی خواستی برایش بتراش! بگو دلیلش این بوده و آن نبوده، یا اگر واقعاً می‌خواستند اخراج کنند می‌توانستند و اگر می‌خواستند مرزها را ببندند می‌توانستند، اما نکردند و... مهم این است که واقعیت موجود جامعه چیز دیگری است.

خلاصه اینکه انجمن دیاران، با دغدغه‌ی اصلاح نگرش‌های اشتباه به مهاجران، مطالعه و پژوهش در مورد موضوع مهاجرت و مهاجران و تلاش برای

به‌بود قوانین عجیب و غریبی که زندگی مهاجران در ایران را سخت کرده بود، شروع به کار کرد.

از همان ابتدای کار، گاهی طرف‌های گفت‌وگوی مان به یک نکته‌ی طلایی اشاره می‌کردند: شما که دارید در این موضوع تلاش می‌کنید، خودتان تا به حال افغانستان رفته‌اید؟ شما دارید در مورد مهاجران در ایران کار می‌کنید و ۹۵ درصد از آن‌ها اهل افغانستان به شمار می‌آیند. خودتان تا به حال آن کشور را دیده‌اید؟ آیا می‌دانید که مهاجران افغانستانی داخل ایران با مردم خود افغانستان چه تفاوت‌هایی دارند؟ اصلاً شنیده‌اید که بعضی از نسل دوم و سوم‌های مهاجر وقتی به افغانستان می‌روند به خاطر لهجۀ ایرانی‌شان مسخره می‌شوند و «ایرانی‌گک» به معنی «ایرانی کوچک» نامیده می‌شوند؟

و در نهایت این نکته‌ی طلایی ما را به این نتیجه رساند که برای یافتن جواب سؤالات مان، از «جرائی این مهاجرت» و قبول این همه سختی و تن دادن به این حجم از در حاشیه بودن همیشگی، دیدن کشور مبدأ مهاجرانی که سنگ‌شان را به سینه می‌زدیم از نان شب واجب‌تر است؛ پس تصمیم گرفتیم به افغانستان برویم.

ما باید افغانستان را می‌دیدیم. هوای آن‌جا را باید تنفس می‌کردیم، باید هم‌سفره مردمش می‌شدیم. در بازارها و خیابان‌هایش پرسه می‌زدیم. خلاصه اینکه می‌بایست کمی طعم زندگی را در افغانستان مزمره می‌کردیم.

این شد که در سال ۱۳۹۷ تصمیم گرفتیم به افغانستان برویم. اهلش بهمان گفتند: بهترین موقع برای سفر به افغانستان شهریور ماه است که تب گرما در آن سرزمین کوهستانی فروکش می‌کند. اما به خاطر انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان آغاز سفرمان تا اوایل آبان‌ماه به تأخیر افتاد.

از تهران به مشهد رفتیم و از آن‌جا با تاکسی‌های خطی مشهد-هرات به افغانستان رفتیم. مسیر هوایی به نظر راحت‌تر و امن‌تر بود اما لذت کشف تغییر تدریجی سرزمین از ایران به افغانستان را به ما نشان نمی‌داد. می‌خواستیم از

هرات هم تا به کابل زمینی برویم. اما حتی یک نفر هم این کارمان را تأیید نکرد. خطر اختطاف^۱ توسط طالبان و ناامنی سرک‌های^۲ افغانستان ما را واداشت که با هواپیما از هرات به کابل برویم و یک هفته‌ای هم در کابل چکر^۳ زدیم. شهرهای دیگر افغانستان را هم دوست داشتیم ببینیم. ولی نشد... این یادداشت‌ها منتخبی هستند از دیده‌ها و شنیده‌های مان در سفری دو هفته‌ای به هرات و کابل. در تابستان سال ۱۴۰۰ به یک باره دولت افغانستان سقوط کرد و طالبان بار دیگر قدرت را در این کشور به دست گرفت. با توجه به این رخداد مجموعه روایت‌های این سفر که افغانستان قبل از طالبان را به تصویر می‌کشد اهمیتی تاریخی هم پیدا کرده‌اند.

از آقای رضا امیرخانی بابت تشویق در انتشار این مجموعه روایت‌ها در قالب سفرنامه، آقایان محمدکاظم کاظمی و نادر موسوی و سید رضا حسینی که متن اولیه‌ی کتاب را با دقت خواندند و نکاتی برای بهبود آن پیشنهاد دادند و ویراستار محترم، آقای سید علی موسوی که برای یکپارچگی روایت‌ها و ساختاردهی کلی آن‌ها، صبورانه متن را خواندند، کمال تشکر را داریم.

همچنین، ذکر این نکته ضروری است که این کتاب، یک سایت پشتیبان به آدرس diaran.ir/safarname دارد. توضیحات بیشتر درباره روایت‌ها، همراه با مجموعه عکس‌های رنگی از سفر و سایر آرشیوهای صوتی و تصویری در این سایت موجود است که شما خواننده عزیز را دعوت می‌کنیم به آن مراجعه کنید.

پاییز ۱۴۰۰

۱. آدم‌ربایی

۲. جاده‌های افغانستان - در افغانستان به جاده، سرک و به خیابان، جاده می‌گفتند.

۳. چکر زدن یعنی گردش و سیر و سیاحت کردن